

کارگر سوسیالیست

سال پانزدهم، دوره دوم نشریه اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران ۵ تیر ۱۳۸۴

سرمقاله

احمدی نژاد و مسئله فاشیسم

نمایش ریاست جمهوری به اتمام رسید. طبق گزارشات مطبوعات دولتی "محمود احمدی نژاد، شهردار تهران، با کسب بیش از ۱۷ میلیون رای، در انتخابات ریاست جمهوری ایران برنده شد. رقیب وی، اکبر هاشمی رفسنجانی بیش از ۱۰ میلیون رای به دست آورد". بدیهی است که چنانچه نتیجه انتخابات عکس این نیز می بود، تفاوت کیفی در وضعیت سیاسی و اجتماعی زحمتکشان جامعه را بوجود نمی آمد. وظایف و مبارزات جوانان پیشرو نیز تفاوتی نکرده و همان است که در پیش بود. برخلاف استدلال های هیئت حاکم، این انتخابات از بیخ و بن غیر دموکراتیک بوده و بخش قابل ملاحظه ای از قشرهای مترقی و پیشروی جامعه آن را وسیعاً و آگاهانه تحریم کردند (طبق آمار رژیم؛ در تهران تنها ۲ میلیون از ۸ میلیون واجدین شرایط پای صندوق ها رفتند). طبعاً گزارش های مستقل تقلبات و خرید آرا و شیوه ارباب و توطئه چینی ها بعدها مشخص تر می گردد.

پس از این واقعه، در میان جوانان پیشرو، عده ای صحبت از ظهور «فاشیسم» به میان آورده و خواهان انجام اقدامات «ضد فاشیستی» شده اند. برخی نیز در تایید این موضوع نوشته اند:

"... شما بیکه مخالف فاشیست هستید و نمی خواهید فاشیست ها بر شما حکومت کنند بیایید ریشه های فاشیست را بشناسیم و اصولی و بنیانی با فاشیسم مبارزه کنیم.. ریشه های اقتصادی اجتماعی فاشیست را بشناسیم!!" (وبلاک نسل سوم)

گرچه منظور نگارنده خطوط بالا شناختن بیشتر هیئت حاکم در کل آن می باشد، اما واقعیت اینست که برای مبارزه با دولت و ابزار آن باید شناخت علمی و صحیح و ریشه ای از آن داشت. لقب دادن «فاشیسم» به یک پدیده اگر قرار باشد به مفهوم ناسازگویی نسبت به آن و یا خشونت و اربابگری آن پدیده نباشد؛ باید از مفهوم واقعی برخوردار باشد. زیرا مبارزه و مقابله با هر پدیده ای؛ شکل و ابزار مشخصی را طلب می کند. بیشتر توضیح می دهم. چنانچه منظور از «فاشیست» لقب دادن احمدی نژاد بر این است که او از مسنولان سلب حقوق دموکراتیک مردم (آدم کشی و اربابگری) بوده؛ باید اذعان داشت که هاشمی رفسنجانی نیز دارای این مشخصات است (حتی بیشتر). نام رفسنجانی با قتل های زنجیره ای و واقعه میکونوس، در دادگاههای بین المللی مستقیماً مرتبط شده است. پس چرا ما رفسنجانی را «فاشیست» اطلاق نکرده و در صورت کسب مقام ریاست جمهوری توسط او؛ دولت او را مترادف با ظهور «فاشیسم» معرفی نمی کردیم؟ در این مورد تنها تفاوت بین احمدی نژاد و رفسنجانی در این است که اولی برنامه های ضد مردمی دولت را با صراحت بیان کرده و دومی آن را در پنهان می کند!

بقیه در صفحه ۲

انتخابات ریاست جمهوری و رابطه آن با حقوق دموکراتیک زنان

در طول بیست و شش سال حاکمیت نظام سرمایه داری آخوندی در ایران، آنچه که برای هیچ کس، حتی عناصر درون خود رژیم، شکی به جا نگذاشته ستم جنسی سیستماتیک بر زنان هر طبقه و قشری در جامعه ایران بوده است؛ حتی زنان وابسته به طبقه حاکم. در طول حیات این رژیم زنان ایران بارها از نزدیک شاهد برخورد های مستبدانه و قرون وسطی ای عناصر مرد در دستگاه حاکمه و ارگان های بزرگ و کوچک رژیم نسبت به خود بوده و از زنان وابسته به رژیم و فعال درون آن گرفته تا زنان قشر تحصیل کرده و تکنوکرات ها و به همین ترتیب که رو به پایین آمده به زنان اقشار مختلف خرده بورژوا از خرده بورژوازی مرفه گرفته تا خرده بورژوازی رده پایین و فقیر- و بالاخره زنان اقشار مختلف طبقه کارگر با این ستم جنسی دست و پنجه نرم کرده اند.

از رفتار زنده و غیر اصولی و غیر دموکراتیک رئیس مجلس نسبت به نماینده زن درون مجلس گرفته تا بی حرمتی و تجاوز به حقوق دموکراتیک و انسانی زنان در مجامع عمومی بوسیله نیروهای ضربتی رژیم و تجاوز جنسی و بی حرمتی صاحبکاران بی شرم نسبت به زنان کارگر و کارمند در محل های کار، همه همه فریاد و فغان هر انسان آزاده و از نظر روحی و مغزی سالمی را به آسمان می برد. آن چه انسانی است که در طول زندگی خود از کوچکترین حق آزادی و روال طبیعی برخوردار نبوده باشد ولی با این حال احساس آرامش و خوشبختی در زندگی خود بکند؟ چنین انسان هایی را تنها در حرم های آخوندها و حاجی های بازار و صومعه سراها می توان یافت؛ زنانی که یا به علت مسائل اجتماعی و یا به دلیل فرهنگ حاکم بر محیط مسدودشان به زندگی خفت باری که حتی یک حیوان به آن تن در نمی دهد، تن در داده اند.

بقیه در صفحه ۵

اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران

<http://www.kargar.org/>

Editor@kargar.org

BM Kargar, London WC1N 3XX, UK

دیدگاه مارکسیستی از فاشیسم

صفحه ۲

صفحه ۷

صفحه ۹

صفحه ۱۰

صفحه ۱۲

دموکراسی رفسنجانی - م. رازی

فرقه گرایی را کنار گذاریم! اتحاد عمل را تقویت کنیم!

- مهدی ریاضی (کمیتة اقدام کارگری)

اوجگیری بحران انقلابی در بولیوی - هورمه مارتین

قطعنامه پیشنهادی «ا. س. ا.» در مورد تحریم انتخابات

احمدی نژاد و مسئله فاشیزم

داری را در سطح جهانی بیان می کرد در هر دوی این کشورها در حال رشد بود. بنابه قاتون انکشاف ناموزون و مرکب سرمایه داری، درجه معینی از مزد واقعی، بارآوری نیروی کار، دسترسی بر مواد اولیه و بازارها، صدور سرمایه، مرحله مشخص رشد تکنولوژی و ... به زیان انباشت "طبیعی" سرمایه در آلمان و ایتالیا کار می کرد. این همه ضرورت یک تغییر ناگهانی در شرایط تولید و تحقق ارزش افزونه را به سود گروه های معین سرمایه انحصاری پیش آوردند. ظهور فاشیزم بیان این تغییر خشن و بی مقدمه است.

در آن کشورهایی که جنبش کارگری تکامل تاریخی نسبتاً طولانی داشته، کارگران سلسله مرتبطی از حقوق دمکراتیک را در روند مبارزه خود به جامعه سرمایه داری تحمیل نموده اند، حمله معین به هر وجه این حقوق به دنبال خود مبارزه گسترده شکست خورده و جنبش او پراکنده باشد، امکان تماس پیشاهنگ پرولتری با کل طبقه بسته و بحران رهبری انقلابی روشن شده باشد بورژوازی میتواند در صورت تشخیص سود خود به این میانی دمکراتیک حمله کند و آن ها را از میان بردارد. شکل دمکراتیک تنها نوع حکومت بورژوازی نیست. بطور عمده بقای آن درگیر تعادل ناپایداری میان نیروهای سیاسی و اقتصادی است. آن جا که تکامل ایژکتیو این تعادل را به هم بزند (دقیقاً در دوره بحران اقتصادی و اجتماعی) بورژوازی ناگزیر است قدرت سیاسی را متمرکز کند و به قوه اجرایی اختیار بیش تر بدهد. این دیگر اثبات شده است که دست کم از نظر تاریخی شکل مطلقه دولت، شکل "طبیعی" و اساسی دولت بورژوازی است. شکل دمکراتیک آن صرفاً واکنش ناگزیر در مقابل مبارزه پرولتاریا محسوب می شود.

آن جا که انقلاب های کارگری شکست خورده باشند ظهور فاشیزم در شکل دولتی و در حد جامعه سیاسی رجعت به اصل سرمایه داری است.

فاشیزم و شکست انقلاب های کارگری

شکست پرولتاریای آلمان در سال ۱۹۱۸ و به دنبال آن از میان رفتن کمون مونیخ و دولت شوراهای کوتاه مدت آلمان در سال ۱۹۱۹ در آمدی بر سلسله ای از شکست های متوالی طبقه کارگر اروپا بود. جمهوری شوروی مجارستان از میان رفت و ترور سفید در این کشور و در لهستان، فنلاند، اتریش، کشورهای بالتیک و بالکان آغاز شد. شوراهای کارگری در هلند و اعتصاب عمومی ایتالیا (تابستان ۱۹۲۰) که خود به ایجاد شوراهای و شکل گیری قدرت دوگانه منتهی شده بود، در هم کوبیده شدند. با شکست پرولتاریای آلمان در سال ۱۹۲۳ ارتجاع در اروپا پیروز شد. مسئولیت این همه به دوش احزاب سوسیال دمکرات، بین الملل دو و دو نیم است. اینان در حالی که بر مبارزه اکثریت کارگران نظارت داشتند و از همزبونی آشکاری بر انقلابی شده و "استراتژی" رفرمیستی "رسایش دشمن" کائوتسکی را بهانه ی خیانت آشکار تاریخی خویش قرار داده بودند. فاشیزم از میان مجموع این شکست ها و خیانت ها قد علم کرد. تزه های کنگره لیون (کنگره حزب کمونیست ایتالیا در سال ۱۹۲۶) که زیر نظر گرامشی تدوین شده، می گوید: "پیروزی فاشیزم را نمی توان پیروزی بر انقلاب خواند بلکه فاشیزم خود نتیجه و محصول شکست نیروهای انقلابی است. در هم کوبیدن مجموعه دست آوردها و نهادهای طبقه کارگر جهت سرمایه داری به قمار بزرگی می ماند. آغاز به این عمل در واقع اعلان جنگ داخلی است و فقط پس از اتفاق سلسله شکست های کارگران ممکن است. طبقه حاکم صرفاً در سخت ترین شرایط حاضر به پذیرش مخاطرات این عمل است. به همین دلیل تجربه در هم کوبیدن کلیه دست آوردها و نهادهای کارگری چنین نایاب است. پیروزی فاشیزم بیان عدم قدرت رهبری جنبش کارگری است که نتوانسته از بحران ساختاری موجود سرمایه داری جهت منافع تاریخی طبقه سود ببرد." چنین بحرانی همواره در آغاز اقبال

نظام کنونی ایران یک نظام فاشیستی بنا بر تعریف مارکسیستی نیست. مهره های این دولت نیز «فاشیست» نیستند؛ گرچه از شیوه ها شبه فاشیستی برای ارعاب مخالفان استفاده می کنند. یکی از وجوه مشخصه فاشیزم پایه توده ای خرده بورژوازی آنست. این دولت فاقد پایه توده ای است! دیگری اینست که ظهور فاشیزم راه حلی بر بحران درونی سرمایه داری است. این رژیم دانما دچار بحران ساختاری است! رژیم کنونی با تمام مهره ها و جناح بندی های درونی و ابزار سرکوبگر آن (سپاه، بسیج و پلیس و ارتش) و ابزار ایدئولوژی و سیاسی آن (مساجد، رسانه های عمومی و نهادهای کارگری و دانشجویی)، یک دولت سرمایه داری مذهبی از نوع دیکتاتوری نظامی است. مقام ها و پست های ریاست جمهوری انتصابی است و نه انتخابی. تفاوتی نمی کند که در صدر این دولت سرمایه داری؛ خاتمی «اصلاح طلب» قرار گیرد و یا احمدی نژاد «اقتدارگرا». تمامی سیاست ها و برنامه ها توسط شورای نگهبان و «رهبر» تعیین می گردد. و دقیقاً این تضاد اصلی است که از ابتدا این رژیم با خود داشته است. در دنیای امروز سرمایه داری، یک دولت نمی تواند هم خود را در سطح جهانی در نظام جهانی ادغام کند و هم شکل نظام مذهبی سازمان یابد. منطق سرمایه داری جهانی این گرایش اقتدارگرا را خواه ناخواه منقلب کرده و مرتبط به خود می کند. همانطوری که رفسنجانی روزی «اقتدار گرا» بود و سپس «معتدل» گشت؛ احمدی نژاد نیز چنین خواهد شد (اگر نقداً چنین نباشد). مسئله نیروهای جوان و انقلابی نباید کشیده شدن به جبهه گیری میان دو مهره یک دولت سرمایه داری باشد. مبارزه جوانان مترقی و کارگران جامعه ما با کل نظام است. مسئله ما یافتن بدیل و روش مبارزاتی برای جایگزین کردن کل دولت سرمایه داری است. بهررو؛ برای زحمتکشان و عموم مردم، شناخت و مبارزه با اقتدارگرایی که در لباس «اقتدار گرا» ظاهر می گردد، به مراتب ساده است از شناخت اقتدارگرایی که با لباس «اصلاح طلب» ظاهر می گردد!

همانطور که نویسنده «نسل سوم» درخواست کرده؛ باید ریشه های اقتصادی اجتماعی فاشیزم شناخته شود! مقاله زیر پاسخی است به آن درخواست. به این امید که انتشار مجدد این مقاله کمکی باشد به «نسل سوم» در مبارزه با نظام سرمایه داری.

م. رازی - ۵ تیر ۱۳۸۴

فاشیزم و سرمایه انحصاری

نخستین نکته ای که در مورد فاشیزم باید در نظر گرفت موقعیت سرمایه داری انحصاری در سال های پس از جنگ اول جهانی است. ظهور فاشیزم نتیجه و بیان بحران اقتصادی- اجتماعی شدید دوران انحطاط سرمایه داری بود. سرمایه داری علیرغم پیروزی در مقابل انقلاب های کارگری اروپا، درگیر بحران ساختاری تولید افزونه شد که اوج آن سال های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ را در بر می گیرد. تورم و بیکاری شدید که به سرعت گسترش می یافتند مهم ترین بیان اقتصادی این بحران محسوب می شوند. این بحرانی بود که شرایط تولید و تحقق ارزش افزونه را سخت محدود می کرد و امکان انباشت "طبیعی" سرمایه را از سرمایه داران می گرفت.

در این سال ها، آلمان و ایتالیا به شدت گرفتار بحران شده بودند. در هر دوی این کشورها بورژوازی، تازه پا گرفته بود و اعتمادی به ادامه حاکمیت خود از طریق نهادهای دمکراتیک دولتی نداشت. از سوی دیگر آن گرایش که عدم امکان تداوم شکل رقابتی تولید سرمایه

مبارزه اقتصادی خویش مژدی در حد رفع نیازمندی های اولیه خویش بدست می آورده. گرامشی می نویسد: "فاشیزم از خرده بورژوازی استفاده کرد. این طبقه از کارگران نفرت یافته بود چرا که خود فاقد قدرت سازماندهی و مبارزه کارگران در متن بحران سرمایه داری بود. در تزه های کنگره لیون نیز به حرکت خرده بورژوازی اشاره و فاشیزم "محصول سیاسی خرده بورژوازی شهر و ارتجاع روستا" خوانده شده است.

فاشیزم و بناپارتیزم

ضرورت در هم کوبیدن جنبش کارگری، سرمایه را با مشکل عمده ای روبرو ساخت: در شکل "دمکراتیک" حکومت بورژوازی، بخش عمده ای از بورژوازی بطور مستقیم در ساخت قدرت شرکت دارد. اینان از طریق احزاب، مطبوعات، و سائل ارتباط جمعی، دانشگاه ها و فرهنگستان ها، ادارات، نظام بانکی و ... در این ساخت وارد می شوند. حمله فاشیزم به نهادهای کارگری و نابود ساختن آن ها بطور ضروری مجموعه ی نهادهای دمکراتیک را از میان می برد. در شرایط پیش رفته مبارزه اقتصادی کارگران سرمایه جهت تعطیل هر نشریه کارگری باید به آزادی اندیشه و بیان در کلیت آن حمله نماید، جهت غیرقانونی کردن هر اتحادیه کارگری باید اتحادیه گرانی در کل را به خطر اندازد، برای از همه پاشاندن هر حزب و گروه طبقه کارگر باید مجموعه ی احزاب دمکراتیک را در آستانه غیرقانونی شدن قرار دهد. دولتی که دست به چنین عملی می زند باید علاوه بر اطمینان به این که از پس مبارزه کارگران بر خواهد آمد، به این مسأله نیز واقف باشد که در مرحله ای ضروری است احزاب، مطبوعات و نمایندگان "دمکرات" مجلس، اتحادیه گرایان بورژوا ... را نیز گوشمالی دهد. این دولت باید نقشی بطور نسبی مستقل از طبقه حاکم را بازی نماید و در حالی که عمده ی افراد طبقه حاکم سلب اختیار کند. تنها با شرایط استقلال نسبی انجام چنین عملی ممکن است. بدین سان شکل حکومتی فاشیزم به بناپارتیزم شباهت دارد. اما با آن تمایزی اساسی نیز دارد یعنی دارای پایه توده ای است. این تمایز در جهات عمده دیگری نیز به چشم می خورد. تروتسکی در مقاله "بناپارتیزم و فاشیزم" می گوید: "بناپارتیزم زمان حاضر نمی تواند چیزی جز حکومت سرمایه مالی باشد که بورکراسی، پلیس، ارتش و مطبوعات را رهبری می کند، زمانی بر آنان حکم می راند و زمانی به آنان رشوه می دهد. در همین مقاله تروتسکی به تمایز ماهوی حکومت سرمایه مالی با شکل کلاسیک بناپارتیزم می پردازد و این تمایز زاده ی شرایط وجودی و کارکردهای متفاوت است. طبقه کارگر فرانسه در سال های ۵۰- ۱۸۴۸ از نظر ایزاکتو امکان لازم جهت تسخیر قدرت سیاسی را نداشت. بناپارتیزم در این حالت ایجاد شده بود. در حالی که در آلمان ۳۳- ۱۹۱۸ پرولتاریا از نظر سوبژکتیو (به دلیل بحران رهبری پرولتاری و در تقابل روشن و مستقیم با شرط ایزکتیو) امکان کافی جهت این تسخیر را نداشت. فاشیزم در این حالت ایجاد شده و ماهیتاً خصلتی متفاوت از بناپارتیزم گرفته است. حزب فاشیست در نهایت چیزی بیش از معرف سیاسی سرمایه انحصاری نبوده و نقش آن برآوردن خواست های سرمایه در مجموعه ی دستگاه دولتی و جامعه ملی می باشد. فاشیزم به مثابه واکنش در مقابل واقعیت ایزکتیو صرفاً بواسطه ی بحران هژمونی طبقه حاکم و مبارزه درونی فراکسیون های آن نقش بطور نسبی مستقل یافته و دقیقاً به همین دلیل دامنه ی استقلالش سخت محدود است. تنها در خدمت سرمایه انحصاری میان فراکسیون های طبقه حاکم بندبازی می کند.

فاشیزم یک بلوک جدید قدرت را از طریق اشکال تازه سازمان دهی گسترش می دهد، به عبارت دقیق تر بلوک تاریخی جدیدی را از طریق دستگاه سرکوب خویش ایجاد می نماید. بلوکی که بطور دقیق هم راستای منافع سرمایه انحصاری است. فاشیزم باید میان فراکسیون های بورژوازی تقسیم نیروی جدیدی ایجاد کند تا مطابق آن سلطه ی اقتصادی سرمایه بزرگ بر سطح جامعه برقرار گردد. به دلیل این نقش فاشیزم آن را صرفاً "سلطه سرمایه مالی" خواندن خطاست.

پیروزی را جهت طبقه کارگر ایجاد می کند، تنها اگر او نتواند از این موقعیت به دلیل پراکندگی، ناامیدی، انشعاب و ... سود ببرد، نبرد می تواند به سود پیروزی فاشیزم تمام شود. کمینترن از کنگره سوم خود جبهه واحد کارگری را به عنوان تاکتیک مبارزه علیه سرمایه داری ارائه کرده بود. تزه های لیون بدان تأکید داشتند و تروتسکی بارها بر سر اثبات ضرورت ایجاد آن به مثابه یگانه راه حل مبارزه علیه فاشیزم مبارزه کرده.

فاشیزم و خرده بورژوازی

دیدیم که سرمایه انحصاری جهت تمرکز قدرت سیاسی در دست خود باید کلیه نهادهای کارگری را در هم بکوبد. دیکتاتوری نظامی- پلیسی نمی تواند چنان مبارزه طبقه کارگر را از هم بپاشاند که در قدم بعدی کلیه نهادهای کارگری و دمکراتیک جامعه را از میان بردارد. هنوز هیچ دیکتاتوری نظامی به اجرای این عمل موفق نشده است. در دوران بحران اجتماعی- اقتصادی، سرمایه انحصاری نیازمند آن چنان شکلی از حکومت است که بتواند کلیه نهادهای دمکراتیک و کارگری را به طور کامل نابود سازد و حتا اسمآ سندیکا و مجلس و حتی باقی نگذارد. این حکومت صرفاً با پشتوانه یک جنبش توده ای می تواند ایجاد گردد و جنگ داخلی را اعلان نماید. یعنی در این حالت تنها راه پیش روی سرمایه داری ایجاد ارتش توده ای علیه نیروهای کارگری است. این جاست که توده های خرده بورژوا به مبارزه آشکار علیه کارگران کشیده می شوند و همراه این حرکت اجتماعی، دوران آغاز می شود که در طول آن امکان هرگونه گردهمآیی آشکار و مخفی کارگران در غیرساعات کار از میان می رود، آگاه ترین عناصر کارگری ترور می شوند و به تدریج نهادهای این طبقه از اتحادیه تا کمیته های کارگری، از باشگاه ها تا تعاونی ها نابود می شوند. این جا دیگر سرمایه صرفاً از طریق "بندنه سطح افراد" به جامعه حکومت نمی کند بلکه بخشی قابل ملاحظه از افراد جامعه یعنی اقشار خرده بورژوا را علیه کارگران به حرکت در می آورد و از این طریق به حاکمیت خود ادامه می دهد. این جنبش توده ای با طرح ملیت گرانی، نژاد پرستی و حتا با داد سخن از احکام ضدسرمایه داری آغاز می شود و همواره لبه ی تیز حمله اش به جانب نهادهای کارگری است. در هر دو مورد آلمان و ایتالیا، جنبش خرده بورژوا بطور مستقیم با شعارهای ضد کمونیستی آغاز شد و هم پای کشتار فردی و حتا گروهی رهبران جنبش کارگری و در هم شکستن هرگونه اعتصاب و اعتراض به وحشیانه ترین روش ها، رشد یافت. توده های خرده بورژوا که بواسطه ی بحران سرمایه داری خانه خراب شده بودند و سهمی از دمکراسی نداشتند (فاقد حزب، سندیکا و نهادهای مستقل خود بودند) به آسانی به حرکت ضدانقلابی در آمده و پرولتاریا بواسطه بحران رهبری خود نتوانست با ارائه برنامه صحیح آنان را به طرف خود بکشد.

تروتسکی حرکت خرده بورژوازی علیه کارگران در خدمت سرمایه را جوهر فاشیزم می داند. وی به تاریخ ۳ اکتبر ۱۹۳۲ در نامه ای به هواداران اپوزیسیون چپ حزب کمونیست چنین می نویسد: "مطبوعات اپوزیسیون چپ آگاه چپانکای چک را فاشیست خوانده اند. ریشه این عمل این جاست که در چین چون ایتالیا قدرت نظامی- پلیسی در دست یک حزب کارگری منحل گشته اند. اما با تجربه این سال ها و با توجه به ابهامی که استالینیست ها در مورد مسأله فاشیزم صحیح نیست. هیتلر چون مثال ما قبل خود یعنی موسولینی پیش از هر چیز از جانب خرده بورژوازی ضد انقلابی حمایت شد. این جوهر فاشیزم است. کومیندان فاقد این حمایت است. در آلمان روستانیان پشت هیتلر ایستاده اند و از این طریق بطور غیرمستقیم فن پابن را حمایت می کنند در حالی که در چین روستانیان مبارزه ای شدید علیه چپانکای چک انجام می دهند".

در واقع در آلمان و ایتالیا بحران سرمایه داری پیش از هر چیز خرده بورژوازی را خانه خراب کرده بود. کارگران از طریق اتحادیه ها و

اما باید دانست که میان این گروهک های فاشیستی و جنبش توده ای فاشیزم بسیار هست. این همان تفاوتی است که میان عملکرد حزب نازی با کار گروه های ارتجاعی که پس از شکست انقلاب های کارگری ۲۳-۱۹۱۸ در اروپا ایجاد شده بودند، موجود بود. علیرغم این مسأله که برخی از این گروه ها را می توان فاشیست خواند (نژیون میکانیل در رومانی، گروه صلیب درون ارتش سفید مجارستان و ..) هیچ یک موجد دولت فاشیستی به معنای دقیق کلمه نشدند. وقتی گاردهای سفید مجارستان حکومت هورتنی را ایجاد کردند، این حکومت حتی از جانب افرادی که داخل کمینترن بودند فاشیست خوانده شد. کلارا زتکین در گزارش خود به سومین پلنوم کمینترن (ژوئن ۱۹۲۳) به درستی یادآور شد که: "فاشیزم به کلی از دیکتاتوری هورتنی در مجارستان متمایز است.. آن را به هیچ وجه نمی توان کینه توزی بورژوازی علیه پرولتاریای مبارز دانست. بطور ابرکتیو و تاریخی فاشیزم بیش از مجازات پرولتاریاست." در اسپانیا دیکتاتوری خوزه پریمود ریوارا که تکیه به اشرافیت سنتی و سرمایه داشت را به هیچ وجه نمی توان حکومت فاشیستی خواند چرا که به قول تروتسکی "بر بنیاد واکنش توده های خرده بورژوا استوار نشده بود."

اما همان طور که تروتسکی اشاره کرده می توان دید "اسپانیا به همان طریقی رفت که ایتالیا ۱۹-۱۹۱۸ در آن راه سپرده بود، غلیان، اعتصاب ها، اعتصاب عمومی، اشغال کارخانه ها فقدان رهبری انقلابی، سقوط جنبش، رشد فاشیزم، دیکتاتوری ضد انقلابی." رشد فاشیزم در اسپانیا به روشنی بیان خیانت تاریخی استالینیزم است. حکومت فرانکو در دفاع از اشرافیت سنتی، سرمایه، منافع ارتش و کلیسای کاتولیک ایجاد شد. در روند جنگ داخلی و نبرد فرانکو و فالانژیست ها علیه طبقه کارگر تکیه ارتجاع به ارتش بود. ارتشی که پایه در افشار خرده بورژوازی روستا داشت. سیاست حکومت جبهه خلق که استالینیزم ها در آن شرکت داشتند مخالفت با تقسیم زمین میان دهاقین بود، در حالی که تنها تقسیم بلاعوض زمین می توانست پایه توده ای فاشیزم را در میان افشار خرده بورژوازی روستا از میان ببرد و درعمل، سربازگیری ارتش فرانکو را غیرممکن سازد. حکومت جبهه خلق حتی در مقابل جنبش خود به خودی دهقانان جهت تقسیم زمین ایستاد بدین سان دهقان اسپانیایی از این جبهه خلقی که آشکارا علیه منافع وی عمل می کرد روی تافت و به جانب دشمن رفت که هم هزار وعده می داد و هم پاپ رم او را تقدیس می نمود. جبهه خلق در اسپانیا عامل رشد دهنده فاشیزم شد و برای آن پایه توده ای ایجاد کرد و خود در کوبیدن کمیته های کارگری و واحدهای دهقانی تقسیم زمین، ترور رهبران انقلابی جنبش پرولتری (چون آندرس نین) نابود ساختن میلیس ها و ارگان های خود به خودی دفاع کارگری پیش قدم شد، عاقبت طبقه کارگر را بدون اسلحه، پراکنده و مایوس به دست قصاب سپرد.

در اینجا باید به یکی از مهم ترین عناصر دولت فاشیستی یعنی دستگاه تولید اختناق دولتی آن اشاره کرد. تاسکا یکی از رهبران حزب سوسیالیست ایتالیا سال های جنگ امپریالیستی و از رهبران جناح راست حزب کمونیست ایتالیا در کتاب خود تولد فاشیزم مسأله جالبی را مطرح می نماید، او نشان می دهد که نزد فاشیست ها تاکتیک مهم است، آن ها فاقد برنامه می باشند مسأله صرفاً تسخیر قدرت سیاسی و پس از آن حفظ این قدرت است. نقش سازماندهی نظامی و پلیسی به همین دلیل در آن کلیدی است. تاسکا در کتابش مسأله جالبی را مطرح می نماید، او نشان می دهد که نزد فاشیست ها تاکتیک مهم است، آن ها فاقد برنامه می باشند مسأله صرفاً تسخیر قدرت سیاسی به همین دلیل در آن کلیدی است. با این که تاسکا از طرح این بحث جالب نتیجه غلط می گیرد که پس فاشیزم را از طریق "تاکتیک های توده ای" و نقش خرده بورژوازی نمی توان شناخت باز اهمیت بحث وی بواسطه ی روشن نمودن یکی از مهم ترین ریشه های کارآنی دستگاه اختناق فاشیستی باقی می ماند. موسولینی خود

ظهور فاشیزم راه حلی بر بحران درونی سرمایه داری است، تزیهای لیون به فاشیزم به مثابه تعادل دهنده به تقسیم نیرو میان فراکسیون های بورژوازی برخورد کرده اند: "فاشیزم وحدت ارگانیک میان کلیه نیروهای بورژوازی در اختیار یک ارگانیزم واحد سیاسی محسوب می شود." بحث در مورد مناسب فاشیزم و بنیادینیزم توسط تالهائمر (همرزم روزا لوکزامبورگ، که در سال ۱۹۲۹ از حزب کمونیست آلمان اخراج شده) در تقابل با نظریه رسمی کمینترن ارائه شده است. وی نظریه خود را مستقیماً بر مبنای تحلیل مارکس از بنیادینیزم استوار نموده و معتقد است که بورژوازی آلمان جهت تضمین حاکمیت اجتماعی خود قدرت سیاسی را به رژیم فاشیستی سپرده که در تحلیل نهانی از نظر محتوای اجتماعی خود بورژوازی تالهائمر تفاوت این دو را چنین می بیند که رشد استقلال دستگاه دولتی در بنیادینیزم طریق "سنتی" فشار بر طبقه کارگر را به همراه دارد، در حالی که این رشد در فاشیزم تخریب تمامی نهادهای طبقه کارگر را موجب می شود. علیرغم این واقعیت که بحث تالهائمر یاری عمده ای به شناخت فاشیزم می دهد، این نکته که او نتوانسته رشد فاشیزم را بر مبنای بحران رهبری پرولتاریا بررسی کند باعث شده که در مقایسه صوری خود میان فاشیزم و بنیادینیزم به عدم قابلیت پرولتاریا در رهبری ایمان آورد. به این ترتیب تالهائمر نتایج غلطی از بحث خود گرفت و نتوانست راه حل عملی پیش پای پرولتاریا بگذارد.

از سوی دیگر تأکید افراطی بر جنبه استقلال حکومت فاشیستی خطاست. پولاک و هورکهائمر از نویسندگان سرشناس مکتب فرانکفورت به چنین اشکالی دچار آمده اند. هر دو در سال های دهه چهل سلطه فاشیست ها را کنترل دولت بر صنعت بزرگ، ارتش و حزب دیدند و از این رو فاشیزم را سرمایه داری دولتی خواندند. این پدیده به گمان آن ها دارای پنج جنبه است: ۱) سرمایه خصوصی را در تمام زمینه ها عقب زده؛ ۲) دولت را مأمور اجرای مهم ترین کارگردهای سرمایه خصوصی کرده؛ ۳) به برخی واقعیات سرمایه داری کلاسیک چون فروش نیروی کار و سودجویی اهمیت کلیدی داده؛ ۴) به هیچ روشی از سوسیالیزم محسوب نمی شود؛ ۵) به مسائل سیاسی در قیاس با مسائل اقتصادی اولویت داده است. فروض اصلی نظریه دو جنبه نخست می باشند که هر دو پایه خطا هستند. در عمل نه نازی های آلمان و نه فاشیست های ایتالیا هرگز نکردند. تروتسکی پنج سال قبل از این که پولاک نظریه اش را ارائه کند در پاسخ به کسانی که مشابه عقیده ی او را عنوان می کردند (تروتسکی آن ها را دولت گرا می خواند) گفته: "دولت فاشیستی صاحب کارخانه ها نیست. بلکه صرفاً یک میانجی میان صاحبان آن هاست.

فاشیزم و جامعه سیاسی

دیدیم که فاشیزم قبل از هر چیز باید به مثابه یک جنبش توده ای مورد بررسی قرار گیرد، تنها پس از تحلیل این واقعیت می توان آن را به مثابه یکی از نهادهای جامعه سیاسی مورد بحث قرار داد، یعنی آن را چون شکل حکومتی، گروه یا حزب مطالعه نمود. رابطه میان شکل حکومتی فاشیزم و جنبش توده ای فاشیستی رابطه ای ارگانیک و مستقیم است، وجود نخستین صرفاً به وجود دوم وابسته است. به عبارت بهتر نمی توان فاشیست ها را در رأس قوه مجریه دید بدون این که جنبش توده ای ارتجاعی خرده بورژوا در حال تکوین باشد، در حالی که میان احزاب و گروه های فاشیستی با این جنبش رابطه ای متفاوت برقرار است. امروزه در جهان احزاب فاشیستی گوناگونی وجود دارند که هیچ یک از کوچک ترین پایه توده ای برخوردار نیستند. آن ها را به سادگی می توان فاشیست خواند، تمامی مشخصه های اصلی پیدایش حزب فاشیست ایتالیا یا ناسیونال سوسیالیزم آلمان نزد آن ها مشاهده می شود. بدون برنامه و استراتژی معین در تخاصم با پرولتاریا و احزاب این طبقه (خاصه احزاب انقلابی کارگری) ایجاد شده اند و رابطه ی روشن با سرمایه انحصاری دارند. دارای ایدئولوژی فاشیستی هستند، ضد یهود، ناسیونالیست و نژاد پرستانند.

مسئله نداشتن استراتژی را چنین بیان کرده: "برنامه ما خیلی سر راست است، ما می خواهیم به ایتالیا حکومت کنیم، این همه از ما در باره برنامه می پرسند، برنامه زیاد ارانه شده اما نجات ایتالیا در آن نیست در آدم ها و اراده قوی است".

می توان گفت فقدان برنامه صحیح و کارآ- برنامه ای که مسائل کلیدی زندگی اقتصادی طبقه حاکم را حل نماید، همواره یکی از دلایل تقویت دستگاه اختناق دولتی بوده است. صرفاً مورد فاشیسم دلیل بر اثبات این نکته نیست، بلکه نمونه های دیگری می توان ذکر کرد: رشد دستگاه پلیسی استالین هم زمان با سردرگمی بورکرات ها در مقابل مسئله اخیر شکست برنامه های اقتصادی- دولت های سرمایه داری اروپا بطور روشن دستگاه اختناق دولتی را رشد داده، مثال بارز این مورد فرانسه است. شکست برنامه ی بار نخست وزیر فعلی هم راستا با قدرت گرفتن آژدان های پلیس پونیا تفکسی وزیر کشور شده است.

فاشیسم و جامعه ملی

گرامشی میان دستگاه دولتی تولید ایدئولوژی و ماشین دولتی اختناق فرق می گذارد. این تفاوت میان کارکرد دولت به مثابه دستگاه اختناق "به عنوان پلیس یا نگهبان شب که ظاهراً نظم عمومی را مراقب است" با کارکرد دیگر دولت که در زمینه جامعه ملی تولید ایدئولوژی می نماید، موجود است. نخستین از طریق نهادهای پلیس، ارتش، ژاندارمری، زندان، محاکم عادی و نظامی... کار می کند و دومی از طریق مدارس و دانشگاه ها، مؤسسات مذهبی، خانواده، وسائل ارتباط جمعی، جرایم، سندیکاها و"

بسط ایدئولوژی فاشیستی از یک سو در مناسبت با حرکت خرده بورژوازی و از سوی دیگر در تطابق با خواست های سرمایه انحصاری انجام گرفته، هر یک از جنبه های این ایدئولوژی نمایشگر این دو رویه می باشند. با پیروزی فاشیسم سرمایه انحصاری توانست مقاومت و نهادهای کارگران را در هم بکوبد و شرایط تولید و تحقق ارزش افزونه را به سود خویش تغییر دهد. در این مرحله سرمایه انحصاری خواستار تغییر عمده در عرصه جهانی به سود خویش بود. از سوی دیگر تنها تعرض نظامی و تولید صنعتی می توانست به شکل تورم دائمی پاسخ بدهد. بحران ساختاری سرمایه داری در متن خود نیاز به تغییر نیروهای موجود در عرصه انباشت سرمایه را عنوان می کند و تغییر بنیادی نظام حاکم بر بازار جهانی را خواستار می شود. نظامی گری و جنگ طلبی فاشیسم حاصل این واقعیت است. جهت پیش برد این مسئله دستگاه دولتی تولید ایدئولوژی در سطح هر جامعه که فاشیست ها بر آن استیلا یافته بودند جنگ را به صورت یک ضرورت تاریخی تبلیغ می نمود. ریشه های فکری جامعه شناسی بورژوازی که نوعی تکامل گرایی مبتذل را بر مبنای "انتخاب نوع عالی تر" عنوان می نمود توسط ایدئولوگ های فاشیست به عنوان مهم ترین دست آورد در علوم انسانی معرفی شد جنگ دائمی انواع نه تنها به سیاست نظامی گری و ژئوپلیتیک فاشیست ها بلکه به نژادپرستی و ضد یهودیت آن ها "جنبه علمی" می داد. در این زمینه گنورگ لوکاج تحقیق جالبی دارد، وی نتیجه منطقی تخریب نظریه داورین و انطباق مکانیکی آن در زمینه علوم اجتماعی را چیزی جز نژاد پرستی نمی بیند.

به هر حال ناسیونالیسم و نژاد پرستی وجوه روشن ایدئولوژی فاشیستی هستند. اینان بطور مستقیم حرکت توده ای خرده بورژوازی علیه کارگران را تسریع نمودند و مکمل شعار ناسیونال سوسیالیسم گشتند. سوسیالیسم این جا به معنای ابزار رفع نیاز مادی تمامی اقشار خرده بورژوا به کار رفته است. فراموش نکنیم که در قرن نوزدهم نیز نظریه بافان این اقشار جهت رفع این نیاز در چارچوب سوسیالیسم بحث داشته اند. سوسیالیسم خرده بورژوازی که به قول مارکس و انگلس در بیانیه حزب کمونیست "تضادهای موجود در شرایط تولید جدید را موشکافانه تشریح می کرد" و راه حل را در "احیاء وسائل

قدیمی تولید مبادله و و هم پای آن احیاء مناسبات مالکیت گذشته و اجتماع گذشته" می دید. حالا در خدمت سرمایه روند حرکت توده های عظیم خرده بورژوا علیه کارگران را تسریع می نمود، آنان را ضد کمونیست ها بر می انگیخت، "عظمت" رایش آلمان و رم باستان را تصویر می کرد، تسخیر هندوستان را به "نژاد برتر آلمان" و آفریقا را به "ابرمردان ایتالیا" بشارت می داد و از "نظم نوین" حکایت می کرد. فاشیسم آشکارا ضد دموکراسی است، در سطح قدرت سیاسی یک حزب ارگان اجرایی است. تقسیم قوا که همواره اسطوره ی غیرکارآی بورژوازی بوده، در ساخت فاشیستی قدرت سیاسی شور و تقسیم قدرت میان فراکسیون های بورژوازی به عهده حزب فاشیستی واگذار می شود. اهمیت یافتن قوه مجریه به عنوان یکی از مهم ترین جنبه های ایدئولوژی فاشیستی، در رهبری فردی نمایان می شود. نقش عمده هیتلر و موسولینی در کارکرد این ایدئولوژی به اشکال گوناگون مورد بحث بوده. به گمان گرامشی این یکی از جنبه های سزاریزم است. این اصطلاح به یک معنی قدرت بندبازی میان فراکسیون های طبقه حاکم را نشان می دهد و به معنی دیگر اشاره به پیدایش ناکزیر "یک شخصیت بزرگ قهرمان" دارد که در رأس قوه مجریه بایستد و نیاز تاریخی خرده بورژوا به یک پیامبر که نه فقط رهبر حزب بلکه رهبر دولت هم باشد را برآورد.

این مقاله نخستین بار در «کندوکاو» نشریه سوسیالیست های انقلابی ۱۳۵۷ درج شد. با تغییراتی جزئی مجدداً انتشار می یابد.

<http://www.pishtaaz.com>

بقیه از صفحه ۱

انتخابات ریاست جمهوری و رابطه آن با حقوق دموکراتیک زنان

زنان طبقه بورژوا به طور اعم و زنان طبقه حاکم در جمهوری اسلامی بالاخص به علت رفاهی که در زندگی شامل حالشان می شود، خواه ناخواه به ستم جنسی ای که از طرف مردان طبقه اشان بر آنها وارد می شود، تن داده و معمولاً نه تنها دم بر نمی آورند که چنانچه شرایط دست بدهد، خود در وارد آوردن ستم بر زنان دیگر یک پای معرکه می شوند. برای مثال، در حالی که رئیس مجلس جمهوری اسلامی به نماینده زن مجلس دستور خفه شدن می دهد، نماینده زن مجلس از تبریز اعلام می دارد که «اگر ده تن از این زنان [منظور زنان خیابانی است] را اعدام کنند، دیگر زنی جرئت این کارها [منظور روسپی گری است] را نخواهد کرد!» یا در حالی که به کلیه زنان جامعه از هر قشر و طبقه ای (حتی آنان که از ادیان غیر از اسلام هستند) با توهین و ضرب و شتم حجاب اسلامی تحمیل شده است و در صورت مقاومت منفی آنها به دستگیر شدن و شلاق خوردنشان انجامیده است، یکی مثل خانم عبادی حاضر می شود تا به اروپا رفته و پس از برداشتن حجاب خود در خارج از کشور، در آنجا برای معیارهای اخلاقی و مذهبی رژیم در حالی تبلیغ کند که خود را مدافع فعال حقوق زنان و کودکان می خواند. این گونه ارزش های ریاکارانه، زمانی پدید می آید که مسئله منافع شخصی و طبقاتی انسان در میان باشد.

از این رو است که همیشه در گذشته همسویی زنان کارگر و زحمتکش در مبارزات فمینیستی زنان بورژوا جهت رسیدن به تساوی حقوق با مردان بورژوا، نه تنها برای زنان کارگر و زحمتکش هیچ جامعه ای نتیجه ای نبخشیده، بلکه آنها را از انجام مبارزات رهایی بخش طبقاتی خود نیز باز داشته و در نهایت آنان را به پاسیویسم کشیده است.

گران زن رژیم در این بیست و شش سال خیلی ستم طبقاتی و ستم مضاعف کشیده اند، در این مقطع تنها به دنبال کسب حق برابری در کاندیدای ریاست جمهوری نیستند، بخصوص که به حال آنها فرقی نمی کند که ستمگرشان زن باشد یا مرد. انگیزه آنها بیش هر چیز یافتن بهانه ای است که جرعه ای برای ایجاد اعتراض بر علیه این همه ستم، آنهم این گونه علنی و با کمال وقاحت گردد. اعتراضاتی که در واقع امروزه به طور مرتب در اینجا و آنجا بر سر مسائلی که ظاهری متفاوت داشته بلند می شود، در اصل ریشه مشتری در ستم و استثمار که زنان زحمتکش و محروم ما از جانب این رژیم متحمل گشته اند، دارد.

زنان زحمتکش و محروم جامعه ما در این مقطع از دوران حکومت این آخوندهای بی رحم و مستبد، خسته از هر گونه محدودیت و محرومیتی در پی تلاش برای مبارزه ای مثبت و نتیجه بخش می باشند که بتواند شرّ اینان را از زن و مرد از سر آنها بکند. زنان کارگر و زحمتکش ایران همانند مردان هم طبقه خود، با خشمی که هر آن آماده فوران است، در خود می سوزند و شرایط را تحمل می کنند، زیرا که در دور و بر خود رهبری و سازماندهی لازم برای آغاز مبارزه و جنگ خود را نمی یابند.

از این رو برای همه زنان مبارز و مترقی ایران می باید روشن باشد که تنها راه مبارزه سیستماتیک و پیروزمندانه، داشتن تشکل و سازماندهی است. داشتن تشکلات زنان که مستقل از کلیه ارگان ها و نهادهای دولتی و احزاب سیاسی سنتی داخل و خارج کشور باشد، می تواند خطوط عمومی مبارزات زنان را مشخص کرده و راه را در درجه اول برای همیاری زنان فعال و انقلابی در مسائشان باز کرده و این امر باعث کسب اعتماد به نفس و جرئت بیشتر آنها جهت مبارزه برای احیای حق تجمع در مبارزه با دستگاه های سرکوب رژیم نموده و در درجه دوم صحنه فعالیت را از محدوده مطالبات صرفاً فمینیستی بیرون آورده و به عناصر پیشرو درون زنان امکان سازماندهی و ادامه مبارزاتشان را برای مطالبات بعدی یعنی برچیدن نظامی که یکی از پایه های استواریش بر ستم مضاعف بر زنان تکیه دارد، قدم بردارند.

امروزه زنان انقلابی و سوسیالیست و فعال در پی پیوند خود با پیشروی کارگری و بخصوص کارگران زن می باشند. زیرا که تنها از طریق پیوند با پیشروی کارگری و اتحاد با کارگران زن است که می توان اساس و شیرازه یک رهبری انقلابی سوسیالیستی را که با جلب اعتماد و پشتیبانی سایر اقشار کارگر به انقلابی سوسیالیستی دست یازد، ایجاد نمود که در آن نه تنها اساس این رژیم، بلکه اساس نظامی را که آفریننده هر گونه ستم جنسی، اقتصادی و طبقاتی است، به لرزه درآورده و نابود کند و به این ترتیب و با برنامه ای مشخص و انقلابی دست به بازسازی جامعه جدیدی زند که در آن اساس روابط انسان فاقد ستم و استثمار و بهره کشی انسان از انسان باشد، تا دیگر جای و نیازی به ایجاد ستم جنسی بوجود نیاید.

لذا این سنوال ممکن مطرح گردد که آیا زنان سوسیالیست انقلابی و فعال در جامعه می باید در حرکت هایی نظیر تجمع اخیر زنان در اعتراض به قانون جدید شورای نگهبان شرکت کنند یا نه؟

به نظر من اگر در تجمع این زنان ما ناظر حضور زنان کارگر و زحمتکشی هستیم که این جریان را ضربه دیگری از طرف رژیم اقتدارگرای اسلامی بر خود می بینند، آنگاه لازم است که با آنها همراه شده و در حین این حرکت آنها را به اهمیت نکات آمده در بالا جلب نمود و روشن کرد که کسی مانند خاتم اعظم طالقانی که خود یکی از زنانی است که از اول انقلاب خود را در خدمت نظام زن ستیز جمهوری اسلامی قرار داده، امروز در این تجمع برای قدرت بخشیدن به صدای خود که از پایگاه منافع شخصی اش در مقابل رژیم برمی خیزد، ممکن است با آغوش باز از حمایت این زنان استقبال نماید،

به این دلیل است که زنان سوسیالیست و مترقی که مسلح به دیدگاه مارکسیزم انقلابی می باشند، به خوبی آگاهند که هرگز نمی توانند برای برداشتن قدمی در جهت کسب حقوق دموکراتیک و انسانی خود در جامعه با تکیه بر سازمان های فمینیستی بورژوا عمل کنند. زیرا منافع عینی و طبقاتی زنان بورژوا و طبقه حاکم با منافع عینی و طبقاتی زنان سایر طبقات نه تنها در نهایت کاملاً متفاوت است که در مقطعی متضاد هم می گردد. لذا حتی اگر در ابتدا به نظر رسد که همه زنان جامعه در یک رابطه خاصی با هم اشتراک منافع دارند، در طول حرکت بر زنان آگاه و مبارز زمان جدا شدن مسیرشان از زنان بورژوا به تدریج مشخص و مشخص تر می گردد.



زنان ستمدیده سایر طبقات جامعه که منافعشان در تضاد با منافع بورژوازی و رژیم حاکمش می باشد، برای رسیدن به مطالبات به حق خود باید این زمان جدایی را تشخیص داده و از قبل برای آن آماده باشند. در این رابطه است که وظیفه زنان طبقه کارگر بالاخص زنان سوسیالیست انقلابی و پیشروی کارگری از وظیفه زنان هر قشر دیگری در کسب مطالبات به حقشان مهم تر می شود. زیرا که منافع این زنان در تضاد ۱۸۰ درجه با منافع بورژوازی، اعم از زن و مرد آن قرار می گیرد و برای برچیدن ستم جنسی، این زنان می باید مبارزات رهایی بخش خود را با مبارزات رهایی بخش طبقه خود گره زده و هر دو مبارزه را به موازات هم پیش برند.

اعتراضات اخیر برخی از زنان به شورای نگهبان در رابطه با حذف زنان از کاندیدای ریاست جمهوری روز چهارشنبه گذشته توجه تمام مطبوعات جهان را به خود جلب نموده و در اوج روابط دیپلماتیک ایران با اروپا و بطور غیر مستقیم با آمریکا، بار دیگر پرده از خصلت واقعی رژیم جمهوری اسلامی ایران برداشت. ما در عین حال که از مطالبات کلیه زنان ایران از هر قشر و طبقه ای به جز عناصری وابسته به رژیم حمایت می کنیم ولی لازم می دانیم که کلیه زنان ستمدیده ایران و بالاخص زنان مبارزه و مترقی و انقلابی را دعوت به حضور آگاهانه در این گونه حرکت ها بنماییم.

این اعتراضات نمونه بسیار خوبی برای بررسی و تجزیه و تحلیل موقعیت زنان کارگر در رابطه با بورژوازی به منظور مبارزه بر علیه ستم جنسی و تفاوت مبارزه آنها با مبارزه زنان بورژوا و وابسته به رژیم است. رژیم با ممنوع کردن شرکت زنان به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری، خشم زنان ایران را برانگیخته است. اما میزان و ابعاد این خشم در همه زنان بی ارتباط با منافع طبقاتی آنها نیست و در نتیجه میزان و ابعادش یکسان نیست. خشم زنانی که با وابسته به رژیم هستند و یا منافع خودشان و طبقه اشان در این رژیم حفظ شده است، خشمی است مقطعی نسبت به مردان رژیم که این زنان را از داشتن حق برابر محروم کرده اند. مبارزه این زنان در حد کسب این حق خاتمه یافته و خشمشان به فراموشی سپرده می شود.

اما خشم زنانی که از این طبقه نیستند، خشمی سابقه دار و کینه ای فراموش نشدنی است که این موضوع صرفاً آنرا به حد تبلورش رسانیده است. زنان اقشار مختلف جامعه که از دست خواهران زینب و انجمن اسلامی های ادارات و نهادهای دولتی و زندانبانان و شکنجه

سوسیالیستی» نه تنها در تکامل «دمکراسی بورژوایی» نیست، بلکه درست در نقطه مقابل آن قرار دارد. دمکراسی بورژوایی برای حفظ سلطه بورژوازی و توجیه نظام سرمایه داری، طراحی شده است. در صورتی که دمکراسی سوسیالیستی به منظور نقض سیستم استثمار و از میان برداشتن دولت سرمایه داری، بنا نهاده شده است. مبارزه کارگران و زحمتکشان (و سایر قشرهای تحت ستم) تنها در راستای استقرار سوسیالیسم، جلوه واقعی می یابد.

در ایران، سرمایه داری، عقب افتاده تر از بورژوازی کشورهای امپریالیستی است. سرمایه داری ایران توسط امپریالیسم و از بالا بر جامعه تحمیل گشت. بورژوازی ایران، برخلاف بورژوازی غرب که سنت مبارزات ضد فئودالی و اعتقاد به دمکراسی بورژوایی را به همراه داشت، فاقد هرگونه اصالتی و سنتی است. در نتیجه، قادر به تحمل هیچگونه آزادی و دمکراسی نمی باشد. زیرا گشایش های دمکراتیک زنگ خطر را برای سرنگونی کل نظام به صدا در می آورد. برای نمونه، رژیم دیکتاتوری نظامی شاهنشاهی به محض ایجاد گشایش های دمکراتیک نسبی، در ظرف مدت کوتاهی توسط اعتراض های میلیونی سرنگون شد. در قرن اخیر، نشان داده شده است که بورژوازی در ایران (و سایر کشورهای جهان سوم) با هر شکلی که ظاهر گردند (تاج سلطنتی یا عمامه آخوندی) برای حفظ منافع خود راهی جز سلب کلیه آزادی های دمکراتیک ندارند. بورژوازی ایران در چارچوب نظام سرمایه داری بین المللی، هرگز قادر به رشد نیروهای مولده و حل مسایل بنیادی اقتصادی و اجتماعی نخواهد بود؛ و در نتیجه تحمل گشایش دمکراتیک را نخواهد داشت. دمکراسی خرده بورژوازی نیز فراتر از دمکراسی بورژوایی نخواهد رفت (تجربه انقلاب نیکاراگوه نمونه بارزی از این وضعیت است). اما، حامیان درون و برون مرزی «دموکراسی» بورژوایی استدلال می کنند که با از میان رفتن «ولایت فقیه»، دمکراسی، آزادی و «جامعه مدنی» در ایران بوجود خواهد آمد. این فرضیات خلاف واقعیت های عینی است. اما، فرض شود که چنین باشد. در آن صورت مشکلات یک جامعه سرمایه داری عادی را در مقابل داشته، که این گرایش ها باید به آنها پاسخگو باشند.

دمکراسی سوسیالیستی

در باره درک از «دمکراسی» سوسیالیستی دو انحراف وجود دارد:

اول، گرایش هایی که بر این اعتقاد استوارند که پیش شرط رسیدن به سوسیالیسم، ابتدا مبارزه برای دمکراسی است. این نظر عموماً توسط فرصت طلبان دمکرات، سوسیال دمکرات ها و رفرمیست های ارانه داده می شود. گرچه همه اینها مدعی «سوسیالیسم» هستند، اما «مبارزه» آنها برای دمکراسی، هیچگاه فرا تر از محدوده مطالبات بورژوایی نرفته و توهومات پارلمانی را در میان کارگران دامن می زنند. آنان زیر لوای «مارکسیسم» و «سوسیالیسم» از مبلغان و حامیان تشکیل یک حکومت بورژوایی در ایران هستند.

دوم، نیروهایی که بر این اعتقادند که مبارزه برای دمکراسی در جامعه سرمایه داری اصولاً یک عمل «بورژوایی» است. این گونه عقاید عموماً توسط گرایش های فرقه گرا ارانه داده می شوند.

برخلاف این دو انحراف، از دیدگاه سوسیالیسم انقلابی، مبارزه برای دمکراسی از جدال برای دسترسی به سوسیالیسم جدا نیست. دمکراسی برای پرولتاریا تنها به مفهوم دمکراتیزه کردن کل نظام اجتماعی و اقتصادی است. و آن نیز تنها از طریق سرنگونی دولت سرمایه داری و برقراری دولت کارگری، قابل تحقق است. سرنگونی رژیم سرمایه داری مترادف است با برقراری «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» و آن تنها نهادی است که کلیه موانع برای تحقق

ولی این خام همان کسی است که از اول انقلاب تا کنون در دفاع از جمهوری اسلامی مواضع ضد زن (ضد مطالبات دمکراتیک زنان سایر اقشار جامعه) زده و مطالبات به حق آنان را «خلاف شرع اسلام» اعلام کرده است.

لذا به منظور مقابله با رژیم برای اتخاذ موضع ارتجاعی اش و در عین حال برای همسو نشدن با زنان طبقه حاکم از قبیل طالقانی، زنان سوسیالیست انقلابی و پیشرو ما می توانند این حرکت شورای نگهبان را عامل دیگری برای تحریم انتخابات اعلام نمایند.

با این ترتیب با حضور و دخالت در مسئله و روشن کردن موضع خود، اعلام تحریم می کنند و نه اینکه بطور کلی مسئله را نادیده گرفته و فرقه گرایانه در موردش دخالت ننمایند.

سارا قاضی

۳ ژوئن ۲۰۰۵

دموکراسی رفسنجانی؟

م. رازی

Razi@kargar.org

نهمین انتخابات ریاست جمهوری بار دیگر مسئله چگونگی دسترسی به «دمکراسی» را در مرکز توجه مردم ایران قرار داده است. جناح «اقتدارگرا» (احمدی نژاد) خواهان بریدن سر آزادی های مدنی با شمشیر است. اما؛ جناح «معتدل» (رفسنجانی) در مخالفت با اقتدارگری خواهان به ارمغان آوردن «دمکراسی» بورژوایی غربی به ایران است، تا سر مردم رادر آینده با پنبه ببرد. اکبر هاشمی رفسنجانی، گفته است در صورت پیروزی در دور دوم انتخابات، جنبش اصلاحات را پیگیری خواهد کرد!

انتخاب رفسنجانی یا احمدی نژاد به عنوان رئیس جمهور تفاوتی اساسی برای زحمتکشان نخواهد داشت. کارگران، جوانان و زنان آگاه ایران به نوع دیگری از «دمکراسی» برای دسترسی به آزادی های مدنی اعتقاد دارند: دمکراسی سوسیالیستی.

دمکراسی بورژوایی

بورژوازی از بدو پیدایش خود، برای مخفی نگهداشتن منافع طبقاتی اش، خود را به کذب حافظ منافع «کل» جامعه جلوه داده است. از مقولاتی نظیر «حقوق برابر همگانی»، «دولت ملی»، «منافع عمومی»، «دمکراسی عام» برای تحمیل مردم استفاده شده است. در واقع، کوچکترین وجه «عمومی» یا «عام» در هیچ یک از مقولات اقتصادی و اجتماعی بورژوایی، نهفته نیست. کلیه «قوانین» نظام سرمایه داری، «خاص»، «ویژه» و «یک جانبه» بوده و همه در خدمت منافع بلاواسطه طبقه بورژوا، قرار دارند.

مدافعان «چپ» سرمایه داری، کوشش می کنند که «دمکراسی بورژوایی» و «دمکراسی سوسیالیستی» را یکی جلوه دهند. طبعاً نه تنها طبقات متوسط جامعه که حتی بخش عمده ی طبقه کارگر نیز به این نظریات انحرافی آغشته شده و فریب آنها را می خورند.

از دیدگاه سوسیالیست های انقلابی، کوچکترین وجه اشتراکی میان این دو نوع «دمکراسی» وجود ندارد. هر یک در خدمت یک طبقه خاص اجتماعی و در تخصص با طبقه دیگری قرار دارد. بر خلاف دیدگاه لیبرال ها و جناح «دمکرات» بورژوایی، «دمکراسی

اقلیت ناچیز يك جامعه را تشکیل می دهد. تحمیل و دیکته کردن این دمکراسی به اکثریت اعظم اجتماع، همان دیکتاتوری است که پاسخ خود را تنها و تنها از طریق اعمال دیکتاتوری طبقه کارگر یا دمکراسی کارگری میگیرد. این نهادها شامل کابینه وزراء، دادگستری، نیروی انتظامی، پاسداران، پلیس و «لباس شخصی»ها (ماموران امنیتی) هستند. سران این نهادها در واقع در جامعه سرمایه داری از تصمیم گیران اصلی به شمار می آیند و نه مردم. زیرا هیچکدام از این نهادها توسط آرای عمومی قابل تغییر نمی باشند و به صورت دائمی در مصدر قدرت قرار داشته و یا انتخاب آنها انتصابی می باشد.

مبارزه برای کسب حقوق دمکراتیک

گرچه از دیدگاه تاریخی پرولتاریا، «دمکراسی» بورژوایی چیزی نیست جز ابزاری برای تحمیل توده های مردم، طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه، برای پیشبرد مبارزه ضدسرمایه داری خود، از حقوق دمکراتیک نسبی کسب شده در جامعه سود جسته و برای گسترش این حقوق مبارزه می کنند.

اما، مبارزه طبقه کارگر و سایر قشرهای تحت ستم (مانند جوانان و زنان) برای دمکراسی با مبارزه اصلاح گرایان برای دمکراسی، کاملاً متفاوت است. پرولتاریا، مبارزه خود را فراتر از حوزه سیاست برده و از آن به مثابه وسیله ای برای لغو کامل نظام سرمایه داری استفاده می کند. به سخن دیگر، مبارزه اساسی طبقه کارگر در نهایت برای سرنگونی کامل بورژوایی است و نه حفظ و بهبود وضعیت موجود.

در عین حال، مبارزات برای حقوق دمکراتیک توده ها و کسب آن حقوق مانند کسب حقوق بیکاری، بیمه های اجتماعی؛ حق مرخصی؛ کسب حقوق دمکراتیک مانند آزادی بیان؛ حق تشکل و اعتصاب؛ آزادی تأسیس اتحادیه های و تشکل های مستقل کارگری؛ آموزش و پرورش رایگان؛ برای زنان و مردان در تمام سطوح؛ احترام به حقوق بشر؛ حق شکایت و دادگاهی کردن هر مقام دولتی توسط هر شهروند و غیره، زمینه را برای کسب تجربه عملی و آموزش سیاسی و سازماندهی کارگران، فراهم می کند. این تجارب اعتماد به نفس را در میان کارگران افزایش داده و روحیه مبارزه جویی آنها را تقویت می بخشد. اضافه بر آن، مبارزه برای مطالبات «انتقالی» (مانند کنترل کارگری، بار کردن دفترهای دخل و خرج سرمایه داران و غیره) که در نظام سرمایه داری قابل تحقق نیستند، راه را برای رودرویی هر چه بیشتر کارگران با دولت سرمایه داری باز کرده و تدارک سرنگونی کل نظام را تسهیل می کند. در وضعیتی که حتی یک رژیم بورژوا دمکراتیک (حتی بدترین شکل آن) در جامعه وجود نداشته باشد (مانند وضعیت کنونی ایران)، قیام های و طغیان های مردمی، نارضایتی توده ها را انعکاس داده و زمینه را برای کسب تجربه عملی در مقابله با رژیم آماده می کند.

سازمان ها و حزب های رنگارنگ رفرمیستی در مقابل حرکت های مستقل کارگری بصورت غیرمستقیم ایستادگی می کنند. زیرا هدف آنها «اصلاح» نظام موجود است و نه براندازی آن. آنها حرکت های مستقل کارگری و دانشجویی را به عنوان "شورش های مرتبط به دول غربی" معرفی می کنند. آنها از کسب تجربه کارگران و دانشجویان هراسناک بوده، زیرا بدون این تجارب مردم ایران نمی توانند برای براندازی آماده شوند.

طبقه کارگر ایران برای تدارک براندازی رژیم و مقابله با انحراف های رفرمیستی، تشکیلات و حزب سیاسی خود را باید تشکیل دهد. حزب هایی که بطور قیم مآبانه خود را «رهبر» طبقه کارگر معرفی کرده و بدون کوچکترین ارتباطی با کارگران پیشرو، از همگان دعوت به پیوستن به حزب شان می کنند، مسلماً قادر نخواهند بود که مبارزه با رفرمیسم و تدارک انقلاب آتی را سازمان دهند.

سوسیالیسم را از میان برمی دارد. برخلاف تبلیغات سوء سوسیال دمکرات ها، «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» به مفهوم یک رژیم «دیکتاتوری» اختناق آمیز اعمال شده توسط عده ای «کارگر» ماجراجو، نیست. «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» به مفهوم دمکراسی ای به مراتب عالی تر و عمیق تر از دمکراسی بورژوایی (دیکتاتوری اقلیت جامعه) است. چنانچه «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» دمکراتیک ترین شکل دولتی نباشد که تاریخ بشریت بخود دیده باشد، اصولاً هرگز گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم تحقق نخواهد پذیرفت.

خادمان سرمایه داری همواره «دمکراسی» را به مثابه شکلی از حکومت سیاسی (جدا از اقتصاد)، معرفی می کنند. نظریه پردازان بورژوا اذعان دارند که: "دمکراسی به معنای حاکمیت مردم بر مردم است!" بی معنی تر از این سخنی نیست. از این حضرات باید پرسید که حاکمیت کدام «مردم» بر کدام «مردم»؟ کارگری که حداقل روزی ۸ ساعت کار کرده و چند ساعت نیز صرف ایاب و ذهاب به محل کار می کند، و دستمزد ناچیزی برای امرار معاش خود و خانواده اش می گیرد، چگونه می تواند از همان حقوق «دمکراتیک» یک میلیونر برخوردار باشد؟ این چه «برابری» ای است؟

«دمکراسی» بورژوایی تنها یک دمکراسی صوری است. می گویند «خریدار» و «فروشنده» کالا در بازار از «حقوق مساوی» برخوردارند. این درست! اما، این ظاهر قضیه است. در این معامله «برابر» یکی از طرفین (پرولتاریا) به علت فقر، مجبور به فروش نیروی کار خود در مقابل دستمزدی به مراتب نازل تر از ارزشی که تولید می کند، می شود. آنچه رخ می دهد یک عمل کاملاً غیردمکراتیک و غیرعادلانه است. در واقع، صاحبان سرمایه، کارگران را به طور «نا برابر» استثمار می کنند و از این طریق صاحب ثروت بیشتر می گردند. «دمکراسی» بورژوایی، پوششی است بر این روند مشخص استثمار یک طبقه بر طبقه دیگر.

دمکراسی بورژوایی «صوری» است، زیرا وارد حوزه تولید اجتماعی نمی گردد. می گویند همه ی جامعه از آزادی بیان، تجمع، انتشار نشریات و باز کردن دفترهای حزبی برخوردارند. بدیهی است که چنین استدلال هایی همه بی اساس هستند. چگونه می توان بدون امکانات مالی سرشار مردم عادی (تشکل های کارگران، جوانان و زنان) از همان ابزار تبلیغاتی سرمایه داران برخوردار باشند؟ تشکیل دفترهای حزبی و استخدام کارکنان «تمام وقت» نیاز به امکانات مالی دارد. کارگران فاقد چنین درآمد سرشاری هستند. در نتیجه تمام این تبلیغات غیرقابل تحقق هستند، مگر برای کسانی که امکانات مالی سرشار دارند.

می گویند در «جامعه مدنی» همه حق رأی داشته و می توانند نمایندگان خود را به مجلس آزادانه انتخاب کنند. اول، این انتخابات هر چند سال یکبار انجام گرفته، و نمایندگان طی این دوره به هیچ وجه قابل عزل و یا کنترل توسط مردم نمی باشند. در واقع این نمایندگان به عده ای «صاحب امتیاز» تبدیل گشته و کوچکترین ارتباطی با انتخاب کنندگان نخواهند داشت. دوم، این روش دست افراد ثروتمند و حزب های وابسته به دولت را در هر منطقه جغرافیایی باز می گذارد تا اعمال نفوذ سیاسی کنند. سوم، قدرت اصلی سیاسی هرگز در پارلمان نیست که توسط دستگاه عریض و طویل بورکراتیک پشت درهای بسته، سازمان می یابد. چهارم، آیا رأی دهندگان حق دارند که در این انتخابات آزاد! به جای رأی به این یا آن نماینده، اساساً به سیستم مورد دلخواه شان رأی دهند؟ یا باید براساس قانون اساسی ابدی که سیستم را برای ابد تعیین کرده، تنها به کاندیدا هایی رأی دهند و آنها نیز قسم بخورند که تا جان در بدن دارند پاسدار این قانون اساسی باشند. اساسی ترین قانون این قانون اساسی احترام و حفظ مالکیت فردی است، و بنابر این، احترام به مالکیت فردی، دمکراسی خود را میطلبد که همانا دمکراسی برای فرد صاحب ابزار تولید میباشد که

گرایش های رادیکال و ضد سرمایه داری جنبش کارگری در راه حل این بحران گام های مؤثر و سریع بردارند؛ بحران توسط دولت سرمایه داری و متحدان بین المللی اش به صورت دیگری (به نفع سرمایه داری) یا گرایشات مماشات جو حل می گردد؛ به صورت ایجاد تشکل کارگری وابسته به دولت سرمایه داری و تحمیل توده های کارگری برای یک دوره طولانی؛ اینبار به نام «دموکراسی» و «آزادی» و با حمایت سازمان های بین المللی وابسته به امپریالیسم.

بنابراین گرایش های رادیکال و ضد سرمایه داری جنبش کارگری پایستی گام هایی در راستای حل این بحران بردارند. اما؛ برای برداشتن نخستین گام یک پیش شرط وجود دارد. این پیش شرط اعتقاد داشتن به دموکراسی کارگری است. این پیش شرط به مفهوم به رسمیت شناختن حق گرایش است. یعنی گرایش های رادیکال جنبش کارگری باید بپذیرند که در درون جنبش کارگری اختلاف نظر و تنوع عقاید و تعلقات تشکیلاتی و سیاسی وجود دارد (تعلقات سیاسی و تشکیلاتی کمونیستی و سوسیالیستی؛ آنارشوییستی؛ سندیکالیستی، آنارکوسندیکالیستی؛ رفرمیستی؛ مذهبی و غیره). برای برداشتن گام نخست باید بتوان تمامی کارگران را صرف نظر از اعتقادات سیاسی و تشکیلاتی آنها؛ در درون یک ساختار تشکیلاتی دموکراتیک متشکل کرد. این ساختار دموکراتیک یک نهاد حزبی و یا تشکل مستقل ضد سرمایه داری کارگری نیست؛ بلکه یک اتحاد عمل کارگری است. تنها نهادهایی از درون این اتحاد عمل کارگری کنار گذاشته می شوند که مستقیماً در خدمت دولت سرمایه داری قرار گرفته باشند. مابقی گرایشات نظری نباید حذف گردند.

باید تأکید شود که یکی از عوامل بازدارنده عمده امروزی بر سر راه سازمانیابی کارگران عدم آمادگی خود پیشروی کارگری برای متشکل کردن کارگران است. حذف گرای و انحصارگرایی در درون کارگران پیشروی بی داد می کند. هیچ گرایشی چشم دیدن مخالفان خود را نداشته و به محض بروز کوچکترین اختلاف نظری؛ به جای تحمل نظریات مخالف و در عین حال حفظ اتحاد عمل علیه دولت سرمایه داری، در ابتدا اتهام زنی ها آغاز می شود و سپس مسئله به حذف گرای و نهایتاً دشمن ورزی علیه یک دیگر خاتمه می یابد. به جای تقویت اتحاد عمل کارگری با احترام متقابل به عقاید یکدیگر؛ اقدامات کارگری با عمده کردن اختلافات سیاسی به افتراق مبدل می گردد. به جای تدارک اقدامات اثباتی ضد دولت سرمایه داری در اتحاد با یکدیگر و در کنار یکدیگر؛ فعالیت ها از روی چشم و هم چشمی و در مقابل یکدیگر سازمان می یابند. این روش از کار یک انحراف عمیقی در درون جنبش کارگری است که باید هرچه سریع تر اصلاح گردد، وگرنه عوارض مخرب و جبران ناپذیری را به دنبال خواهد داشت.

ریشه این انحراف البته در ماهیت غیردموکراتیک دولت سرمایه داری است که طی دو دهه پیش کوچکترین اعتراضات کارگران را با روش های خشونت آمیز و ارعاب گرایانه پاسخ داده است. در دوره پیش تحت فشارهای سرکوب و ارعاب، کارگران پیشرو تجربه دموکراسی کارگری را نداشته و اکنون با تحولات نوین؛ قادر به همزیستی با هم در مقابل یک دشمن واحد نیستند. چنانچه در دوره پیش روش های حذف گرایانه و فرقه گرایانه کارگران پیشرو به صورت علنی و قابل لمس نمایان نمی شد، امروز با تحولات نوین در درون جنبش کارگری این برخوردها مانند یک غده چرکین سرطانی به چشم می خورد. کارگران جوان و پیشتاز انقلابی باید با این انحراف مقابله کرده و سنت های نوین و دموکراتیک را برقرار کنند. کارگران پیشرو امروز به دو دسته تقسیم می گردند. کارگران پیشرو سنتی که در دوره پیش نقش تعیین کننده ای در تداوم فعالیت های کارگری ایفا کرده و به مثابه رهبران عملی توسط سایر کارگران شناخته شده اند؛ و کارگران پیشتاز و جوانان کارگر که گرچه از تجربه دسته اول برخوردار نبوده اما در صحنه سیاسی حاضر و فعال است. بدیهی است که باید به نقش پیشین کارگران پیشرو سنتی ارج نهاد. آنها در دوران بسیار مشقت

مبارزه برای تحقق دموکراسی سوسیالیستی (عالی ترین شکل دموکراسی در تاریخ بشریت)، با سرنگونی کامل رژیم سرمایه داری حاکم (همه جناح های آن)، و مبارزه با عقاید رفرمیستی در درون جنبش کارگری، گره خورده است. این امر نیز بدون تشکیل یک «حزب پیشتاز انقلابی» متشکل از کارگران پیشرو، عملی نخواهد بود.

۳ تیر ۱۳۸۴

خطوط کلی این مقاله بر اساس مقاله ای که ۱۳۸۱ نوشته شد بود تدوین شده است.

کمیته اقدام کارگری



در سهای اول ماه مه:

فرقه گرایی را کنار گذاریم! اتحاد عمل را تقویت کنیم!

تظاهرات یک پارچه کارگران در اول ماه مه دستاوردی بزرگی برای کل طبقه کارگر محسوب شد. حضور مشترک کارگران با گرایشات و تعلقات سیاسی و تشکیلاتی متفاوت، تمامی محاسبات نهاد های وابسته به دولت سرمایه داری را در هم ریخت. در تظاهرات اول ماه مه شعارها وحدت طلبانه مانند: اتحاد، اتحاد علیه سرمایه دار؛ اتحاد تشکل، تشکل اتحاد؛ اتحاد رمز ماست، تشکل عزم ماست؛ کارگر، کارگر، وحدت، وحدت؛ اتحاد، تشکل، قدرت اصلی ما؛ همسنگران، چاره ما وحدت است. کارگران چاره ما وحدت است و غیره، در میان سایر شعارها در خیابان های و سالن های سراسر ایران ظنین افکند و احساسات اکثر کارگران ایران را منعکس کرد.

کارگران ایران در ۱۱ اردیبهشت نشان دادند که خواهان وحدت عمل علیه سرمایه داری هستند. آنها با شعارهای خود با صراحت اعلام کردند که بهیچوجه خواهان افتراق و چند دستگی و پراکندگی نمی باشند!

در چنین وضعیتی در اول ماه به جای سازماندهی یک مراسم مشترک ضد سرمایه داری مراسم تکه تکه شده کارگری شکل گرفتند. مسئولان «کمیته ی پیگیری آزادی تشکل های کارگری» مراسم مستقل خودش را بدون کوشش کافی برای همسویی با سایر کارگران سازمان داد. این کمیته از فرط فرقه گرایی حتی از انعکاس اطلاعیه های حمایت از خود، توسط «کمیته اقدام کارگری»، در نشریه و سایت «شورا» خوداری کرد. دوستان «کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری» که موضع رادیکالی نسبت به «کمیته پیگیری» گرفته اند؛ با یک ارزیابی نادرست و فرقه گرایانه از شیوه نامه نگاری آن کمیته؛ دامن به اختلاف کاذبی زدند که وحدت کارگری را زودرس به انشقاق کشاند. مراسم روز اول ماه مه که می توانست به یک مراسم کارگری واحد با نظریات مختلف و با شرکت صدها تن از کارگران شکل گیرد؛ تکه تکه شد و انعکاس منفی ای در اذهان کارگران وحدت طلب به جا گذاشت.

اول ماه مه بار دیگر نشان داد که مسئله سازمان یابی طبقه کارگر یکی از مهم ترین مشکلات جنبش کارگری در ایران است. یا به سخن دیگر، عدم سازمان یابی طبقه کارگر به بحران مرکزی کنونی جنبش کارگری مبدل شده است. به ویژه در وضعیتی که دولت سرمایه داری با کمک و همکاری سازمان بین المللی از چندی پیش در تدارک ایجاد یک بدیل تشکل کارگری برای کارگران است. بدیهی است که چنانچه

ملی کردن این منابع مبارزه کرده بودند دستاوردی در پی نداشت. در آن زمان جنبش خلق، سانچز لوزادا، رئیس جمهور وقت را از اریکه قدرت به زیر کشید ولی از آنرو که رهبران جنبش چشم‌انداز و استراتژی روشنی برای آینده نداشتند معاون وی مسا (MESA) را به ریاست جمهوری رساندند. در طی یکسال و نیم گذشته مسا در حال مانور دادن بین علائق الیگارشی و چند ملیتی‌ها از یکسو و فشار سازش‌ناپذیر و فزاینده جنبش توده‌ای از سوی دیگر بوده، قانون هیدروکربن مصوب اول ماه مه نشانه ناتوانی و بی‌کفایتی مسا در آشتی دادن علائق آشتی‌ناپذیر دو جبهه متخاصم است.

طرفه اینکه رهبران MAS، عمده‌ترین حامی دولت مسا، چنان تحت فشار هزاران دهقان معترض قرار گرفته بودند که آخر الامر مجبور به فراخوان تظاهرات و راهپیمایی ۱۹۰ کیلومتری به سوی لاپاز پایتخت کشور شدند، روز ۲ ماه مه دهقانان راهپیمایی کننده به لاپاز رسیدند و به اهالی ال‌آلتو (که از آن زمان دست به اعتصابی نامحدود زده بودند)، معدنچیان (که کنگره اتحادیه معدنچیان را ناتمام رها کرده بودند تا به معترضین بپیوندند)، آموزگاران مناطق شهری و روستایی لاپاز (که آنها نیز در اعتصاب بودند)، دانشجویان دانشگاه دولتی ال‌آلتو و سایر اقشار مردمی پیوستند. رامون لویزا رهبر MAS مجبور به پذیرش "فشار و گذر اعضا از رهبران" شده به پارلمان چهار روز فرصت داد تا نسبت به ملی کردن منابع گاز طبیعی اقدام و مجلس موسسان را تشکیل دهند. رامون تهدید کرد که در صورت عدم انجام این درخواستها "درب پارلمان را گل خواهد گرفت".

از سوی دیگر الیگارشی، مسا را تهدید به برگزاری فراندوم یک جانبه "خودمختاری"، در مناطق شرقی کشور (تاریجا، سانتاکروز و ...) کرده است. طبق برآوردهای الیگارشی، آنها در چنین شرایطی قادر به معامله‌ای جداگانه با چند ملیتی‌ها جهت بهره‌برداری از منابع گاز که عموماً در منطقه آنها واقع شده، خواهند بود.

مسا که در برزخ مخالفت جنبش کارگری دهقانی از یکسو و نمایندگان اصلی طبقه حاکم از سوی دیگر، گرفتار آمده، در تلاش است در چند روز اخیر از ارتش بهره‌برداری نماید. مسا در سخنرانی خود برای نیروهای مسلح اظهار داشت که نظامیان حق دارند از حضور در محاکمات غیرنظامی در رابطه با کشتار کارگران و دهقانان در قیامهای فوریه و اکتبر خودداری نمایند. مسا همچنین به عموم مردم گوشزد کرد که رئیس جمهوری حق دارد در مواقع لازم ارتش را برای سرکوب مبارزات به خدمت بگیرد، اما اوضاع در صفوف نظامیان و عکس‌العمل آنها در برابر مبارزات مردم چندان برای رئیس‌جمهوری روشن نیست. هفته گذشته دو تن از افسران عالی‌رتبه در ملاء عام بدلیل ملی کردن گاز طبیعی و تشکیل "دولت خلق" خواستار استعفای مسا شدند.

انتظار می‌رود وقایعی که در جلسه پارلمان که ظهر روز ۳۱ ماه مه تشکیل خواهد شد نشانگر مبارزه طبقاتی باشد. اینهمه در حالی است که قدرت واقعی در خیابانها و در دست خلق معترض است. البته تعداد کمی از نمایندگان وارد ساختمان پارلمان شده‌اند. نمایندگان سانتاکروز و مناطق شرقی کشور به این دلیل از رفتن به پارلمان خودداری کرده‌اند که معتقدند باید قبل از هر چیز توافق ابتدایی بر سر شناسایی حق فراندوم برای "خودمختاری" که فراخوان آن به روز ۱۲

بار و دشواری توانستند تداوم مبارزات کارگری را با ایثارگری و از خودگذشتگی حفظ کنند. اما با باز شدن افق‌ها سیاسی و گشایش‌های نوین؛ کارگران پیشرو سنتی همسویی را با وضعیت کنونی نمی‌توانند با گام‌های ضروری تطابق دهند. آنها درها را بر روی خود از ترس از دست دادن موقعیت پیشین شان محکم بسته‌اند و کارگران جوان را به درون خود راه نمی‌دهند. در نتیجه ناخواسته از مسببین اصلی افتراق و چنددستگی شده‌اند. عده ای را به علت «روشنفکر» بودن حذف می‌کنند و برخی را به علت اعتقادشان به ساختن حزب کارگری کنار می‌گذارند. عده ای را به عنوان عقاید «سندیکالیستی» محکوم می‌کنند و برخی را به علت وابستگی به به سازمان خاص طرد می‌کنند. به جای تمرکز بر تقویت بزرگترین جبهه ضد سرمایه داری، آنها انرژی خود را بر تفتیش عقاید و مرزبندی‌های کاذب نهاده‌اند.

در وضعیت کنونی یکی از موانع اصلی در مقابل حرکت کارگران سنتی های غیردموکراتیک است که توسط برخی از کارگران پیشروی سنتی مصرانه اعمال می‌گردد. مبارزه قاطع با فرقه‌گرایی و انحصارگری به یکی از معضلات سیاسی کارگران تبدیل شده است. تا این مانع از سر راه کنار گذاشته نشود؛ ندای به حق کارگران ایران برای اتحاد عمل کارگری در روز اول ماه مه؛ متحقق نمی‌گردد.

به رسمیت شمردن حق گرایش و آزادی انتخاب نظر و تشکیلات یکی از مسایل اصلی جنبش کارگری در مرحله کنونی است.

مهدی ریاضی (فعال کمیته اقدام کارگری)

mehdi_riazi@hotmail.com

۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۴

«کمیته اقدام کارگری» (ایران)



اوجگیری بحران انقلابی در بولیوی

نوشته: هوریه مارتین

ترجمه: سهند شایان

بدنبال سه هفته اعتراض، تظاهرات و ایجاد راه‌بندان، افزون بر یکصد هزارتن از کارگران، معدنچیان، کشاورزان، اهالی ال‌آلتو (EL ALTO)، آموزگاران و ... روز سه‌شنبه سی و یکم ماه مه، راهپیمایان و معترضین در دسته‌های دهها هزار نفری پارلمان بولیوی را به محاصره خود درآوردند تا به این ترتیب خشم و نارضایتی خود را در لاپاز پایتخت بولیوی به نمایش بگذارند. توده‌های کارگر و دهقان صرفاً برای اعمال فشار به پارلمان نیامده بودند بلکه در نظر داشتند از انجام خواست عمده خود مبنی بر ملی کردن منابع هیدروکربن در جلسه روز سه‌شنبه و روزهای بعد از آن مطمئن شوند. موج انقلاب جاری در کشور، از حدود چهار هفته پیش و بدنبال تصویب قانون هیدروکربن که بواسطه آن مالیاتها و حق امتیاز ویژه افزایش یافت آغاز شد. عواید این قانون عمدتاً به نفع شرکتهای چند ملیتی بوده و برای جنبش کارگری و دهقانی که از اکتبر ۲۰۰۳ برای

اگر واقع‌بینانه به قضیه نگاه کنیم درمی‌یابیم قدرت واقعی در دست توده‌های کارگر و دهقانی است که در خیابانها حضور دارند. حتی پارلمان بورژوازی تنها در صورتی قادر به برگزاری جلسات است که با وعده و وعید توده‌هایی را که ساختمان پارلمان را به محاصره درآورده‌اند، راضی کند. با وجود این، مسئله اصلی همچون اکتبر سال ۲۰۰۳، قدرت و اراده جنبش توده‌ای برای پیشروی همه جانبه نیست (که با گسترش اعتصابات عمومی و راه‌بندانه هر لحظه توفنده‌تر می‌شود) بلکه گره‌گاه اصلی و نقطه کور مسئله موضوع رهبری و استراتژی مشخص و شفاف برای کسب قدرت است. در اکتبر سال ۲۰۰۳ معدنچیان، کارگران و دهقانان با محاصره پارلمان دولت را به زانو درآوردند اما رهبران‌شان (که در آن زمان سولارز و کونیپس بودند) به دلیل فقدان دید روشن و فراگیر نمی‌دانستند گام بعدی را چگونه بردارند و چه چیزی را جایگزین پارلمان بورژوازی نمایند و به این ترتیب قدرت از میان انگشتان غیر مصمم‌شان سرید و به مسا رسید.

فرصت پیش آمده در آن زمان از دست رفت اما اینک توده‌ها تجربه عینی دولت مسا را در گنجینه آگاهیهای طبقاتی خود ذخیره کرده‌اند، وزین‌ترین بازیگران صحنه جنبش انقلابی، پیشاپیش تصمیم خود را در مبارزه برای برپایی دولت "کارگری-دهقانی" اعلام کرده‌اند. حتی اکثر آن دهقانیانی که در صفوف MAS متحد شده‌اند و حامی مجلس مؤسسان هستند در ناخودآگاه خود مجلس مؤسسان را نوعی حکومت "کارگری-دهقانی" تلقی می‌کنند که می‌تواند از طریق آن تصمیمات لازمه را اتخاذ نمایند.

میرمترین مسئله این است: هدف بلافصل و گام بعدی جنبش کارگری چه باید باشد؟

لازم است شعار اصلی جنبش برقراری «مجلس انقلابی مردمی» متشکل از نمایندگان منتخب کلیه اتحادیه‌های کارگری، سازمانهای دهقانی، سازمانهای محلات و ... باشد و همین شورا قدرت را در دست گرفته و امور را اداره کند. این تنها استراتژی موجود در شرایط حاضر است که می‌تواند راه را به سوی آینده‌ای روشن بگشاید.

سرمایه‌داری بولیوی چنان بحرانی را از سر می‌گذراند که قالب حاکمیت معمولی بورژوا-دمکراتیک، توان و ظرفیت شمول جنبش انقلابی خلق را ندارد. روند وقایع به چنان مرحله‌ای رسیده است که بیش از دو گزینه محتمل نیست: یا کارگران و دهقانان قدرت را بدست خواهند گرفت و یا طبقه حاکم با فریب و نیرنگ حاکمیت خود را مجدداً استحکام می‌بخشد و جنبش خلق را به وحشیانه‌ترین شکلی در هم خواهد شکست!

اول ژوئن ۲۰۰۵

۱۹ خرداد ۱۳۸۴

تجارب بین‌المللی کارگری - شماره ۲

باز تکثیر: «کمیته اقدام کارگری» (ایران)

pishroo@fastmail.fm

اگوست انجام گرفت، صورت بگیرد. و اکادیز، رئیس‌مجلس و مدافع سرسخت منافع طبقه حاکم که از سوی عده‌ای نامزد جایگزینی مسا - رئیس جمهوری که هر روز بیش از روز پیش بی‌عملی و ضعف خود را نمایان می‌کند - شده است، تنها چند دقیقه در پارلمان حضور یافت و بعد بلافاصله آنجا را ترک گفت و دیگر هیچگاه بازنگشت.

در عین حال رهبران MAS فراکسیون جناح راست مجلس را به تلاش برای انجام کودتا به سرکردگی و اکادیز متهم می‌کنند. اومورالز (EVO MORALES) که به هنگام بی‌اعتباری و رسوایی دموکراسی بورژوازی، در صحنه ظاهر شده علاقه وافر خود را به اجبار پارلمان برای فراخوان مجلس مؤسسان نشان داده است. ناگفته نماند شخص مسا نیز با این سیاست بمثابه شیوه‌ای جهت سازماندهی مجدد بخشی از معترضین موافق است. اگر پارلمان دست به فراخوان مجلس مؤسسان بزند در آنصورت مورالز و رهبران MAS بی‌درنگ از هواداران خود خواهند خواست تا به خانه‌های خود بازگردند. چنین پی‌آمدی موجب خرسندی مسا خواهد شد، زیرا طبق محاسبات وی، با سازماندهی مجدد جنبش مردمی لزومی به تمکین به خواست اساسی توده‌ها که همانا ملی کردن منابع هیدروکربن است، نخواهد بود.

دیروز اومورالز تا آنجا پیش رفت که شخصاً امنیت جانی نمایندگانی را که خواهان شرکت در جلسه پارلمان بودند، تضمین کرد، ضمناً برای آرام کردن اوضاع کوشید الیگارشی را مجاب سازد که فراخواندن مجلس مؤسسان تضادی با خواست آنها مبنی بر خودمختاری منطقه‌ای نخواهد داشت. در واقع برای توده‌های دهقانی که از رهبران MAS تبعیت می‌کنند (و اینک اکثرشان رهبران MAS را به جلو هل می‌دهند) اگر مجلس مؤسسان دستاوردی داشته باشد باید دقیقاً ملی کردن صنایع گاز و سپردن قدرت به دست مردم یعنی کارگران و دهقانان، باشد. اما از نظر الیگارشی مناطق شرقی، "خودمختاری" عبارت از کنترل منابع گازی و فروش آنها به شرکت‌های چند ملیتی است. چگونه می‌توان این دو دیدگاه متضاد را در یک قالب گرد آورد؟ در حالیکه توده‌های کارگر و دهقان با محاصره پارلمان قصد بستن آن را دارند، اومورالز و رهبران MAS در پی سر پا نگذاشتن این پارلمان رسوای سرمایه‌داری هستند که حتی خود هیأت حاکمه چندان دل خوشی از آن ندارد. جیم سولارز، رهبر اتحادیه کارگران بولیوی (COB)، تهدید کرد چنانچه پارلمان با ملی کردن گاز موافقت نکند، ساختمان آن را به آتش خواهند کشید. اواخر شب در پایان جلسه پارلمان که تنها ۶۶ نفر از ۱۵۷ نماینده در آن حضور داشتند هیچگونه توافقی حاصل نشد.

واقعیت این است که مسا در برزخ گیر کرده است. رئیس‌جمهور بی‌آنکه قادر باشد جیم سولارز، رهبر اتحادیه کارگری (COB) و روبرتو دلاکروز و یکی از رهبران فدراسیون کارگری منطقه‌ای ال آلتو (EL ALTO) را دستگیر نماید، ایندو را متهم به توطئه جهت براندازی دولت نموده است. در این شرایط خاص، احتمال استفاده از ارتش بر علیه توده‌ها ضعیف است زیرا همچون اکتبر ۲۰۰۳ این امر موجب رادیکالیزه شدن هر چه بیشتر جنبش و تسریع سقوط رئیس‌جمهور خواهد شد. (در ضمن معلوم نیست آیا ارتش اساساً از چنین فرمانی تبعیت خواهد کرد یا نه؟)

قطعنامه پیشنهادی

اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران در مورد تحریم انتخابات

- ۱- دعوت از تمامی توده های تحت استثمار و ستم ایران برای تحریم فعال و گسترده انتخابات فرمایشی؛ و اعلام دوباره و محکم تر «نه»! به دولت سرمایه داری ایران.
- ۲- برای تحریم فعال؛ پیشنهاد می شود یکی از کارگران و زحمتکشان در بند به عنوان نامزد طبقه کارگر و سایر توده های زحمتکش و تحت ستم برای احراز پست ریاست جمهوری به شکل سمبولیک اعلام شود.
- ۳- پیشنهاد می شود که «برنامه اقدام کارگری» به عنوان بخشی از برنامه عمل این نامزد اعلام شود.
- ۴- ضروری است که در صورت اعلام کاندیداتوری چنین فردی، تمامی گروه ها، سازمان ها و احزاب مدعی منافع طبقه کارگر، از وی حمایت و برنامه پیشنهادی او را تبلیغ کنند.
- ۵- قطعنامه پیشنهادی در صورت ضروری می تواند اصلاح و یا ترمیم گردد. ما آماده ایم که تا پیش از پایان زمان مقتضی بر سر مفاد این برنامه رایزنی صورت گیرد.
- ۶- با توجه به گرایش بخشی از توده های مردم، به خصوص جوانان، دانشجویان و زحمتکشان به عدم شرکت در انتخابات فرمایشی، باید سعی شود که تا حد امکان پیشروها و پیش آهنگ های این جریان را از این طرح نمادین و برنامه پیشنهادی آگاه کرد.
- ۷- تمامی گرایش های رادیکال و مخالف با حضور در انتخابات، باید بر آن باشند که توده ها را از بی حاصلی نظریات فرمیست های حکومتی آگاه کنند.
- ۸- سیاست تحریم فعال، فرای اقدامات ممکن و مشخص کنونی، سیاست طرح آلترناتیو کارگران و تمامی توده های تحت استثمار و ستم در عوض «انتخابات» فرمایشی و بی اساس دولت سرمایه داری می باشد. این سیاست صرفاً بر اساس آنچه که امروز ممکن است مطرح نمی شود، بلکه گامی به سوی فراروی از این رژیم و دولت سرمایه داری در کل، از طریق ارتقاء آگاهی بخش بیشتری از توده ها، می باشد. بر این اساس پیشنهاد می شود که:
- الف) در جاهای بسیار محدودی که فضا برای دایر کردن تجمع، بحث و تبادل نظر راستین توده ها، چه کارگران در کارخانه، چه دانشجویان در دانشگاه، چه اقلیت های ملی در مناطق خود باشد، این روش و برنامه به عنوان یک آلترناتیو دموکراسی راستین در عمل در دسترس آنان قرار گیرد.
- ب) در جاهایی که به دلایل امنیتی و تکنیکی چنین اقداماتی ممکن نمی باشند، سعی کنند که از طریق تماس های شخصی و محفلی و بخش شبانه ها، زمینه را برای اقدامات وسیعتر در بین محافل دیگر و صفوف فراتری از کارگران و توده های تحت استثمار و ستم، فراهم کنند. امیدواریم این اقدام بتواند کمکی به تغییر توازن قوای طبقاتی کرده که در راه را در آینده برای فعالیتها ی مؤثر تری هموار کند.

اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران

۲۰ خرداد ۱۳۸۴

سایت پیشتاز

سایت پیشتاز از تاریخ ۲۴ اردیبهشت (۱۴ مه) فعالیت خود را آغاز کرد. سایت پیشتاز «دروازه»ای (Gateway) برای دسترسی به سایت های متفاوت رادیکال و مدافع حقوق کارگران، زنان، جوانان و اقلیت های ملی می باشد.

